

به جای تئوری بافی های روشنفکرانه، باید شرایط مشخص  
کنونی را ارزیابی کرد و در برابر رای دهندگان قرار داد

## آمدن "هاشمی" گامی است به جلو یا به عقب؟ گزینه "حکومت سپاهی" در سال 76 مطرح بود، اما دوم خرداد و اصلاحات آن را به عقب راند

درباره حضور هاشمی رفسنجانی در انتخابات آینده ریاست جمهوری، در این هفته ها سخن بسیار گفته شده است. برخی از آن دفاع می‌کنند، برخی مخالفند، برخی ضمن دفاع از این حضور از هم اکنون او را به عنوان تنها گزینه و رییس جمهور آینده مطرح می‌کنند و عده‌ای برعکس هر نوع احتمال گزینه هاشمی رفسنجانی را مردود و گاه آن را بازگشت به گذشته و فاجعه می‌دانند.

در اکثر این موضع گیری‌ها ریشه مشترکی دیده می‌شود که مبتنی بر مقایسه دوران‌های مختلف با یکدیگر و عدم درک شرایط کنونی است. طرفداران یا مخالفان حضور یا پشتیبانی از هاشمی رفسنجانی در انتخابات از تحلیل مشخص از شرایط مشخص به آن نمی‌رسند، بلکه آن را از ملاحظات تئوریک نتیجه می‌گیرند که مثلا در پشتیبانی یا مخالفت با برنامه تعدیل اقتصادی دارند یا آن را به توسعه گرا بودن یا نبودن، دمکراتیک بودن یا نبودن هاشمی رفسنجانی نسبت می‌دهند.

تاریخ نمونه‌های بسیار سراغ دارد که سیاست‌ها، برنامه‌ها، اشخاص، احزاب یا جریان‌هایی که در يك مرحله مثلا در مرحله پیشروی يك جنبش از نیازهای روز عقب تر هستند و سپس مانده اند در مرحله دیگر یعنی در مرحله عقب نشینی جنبش و سمت گیری منفی رویدادها همان سیاست‌ها و برنامه‌ها یا جریان‌ها می‌توانند مانع از سمت معین رویدادها شوند یا تضادها و بحران را به سود جنبش مردم تعمیق کنند و به عکس آن، کسانی که در يك مرحله همگام جنبش مردم هستند در مرحله ای دیگر واپس می‌مانند. مثلا در تاریخ جنبش چپ ایران در دوران پس از انقلاب حزب توده ایران به قانون اساسی جمهوری اسلامی به طور مشروط رای داد و آن را در عرصه تضمین آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک عقب تر از نیازها و شرایط آن روز جامعه ایران می‌دانست و رای مثبت خود را مشروط به آن کرد که این مسائل در متمم قانون اساسی اصلاح شوند. اما همین حزب در سال 1361 و تغییر منفی شرایط به زیان آزادی‌های دمکراتیک اعلام کرد که قانون اساسی به مهمترین سنگر دفاع از انقلاب و حفظ آزادی‌ها تبدیل شده است و تمام نیروی خود را بر روی حفظ همان آزادی‌های محدودی که در قانون اساسی تضمین شده بود قرار داد، وضعی که بعدا در شرایطی دیگر و به شکلی دیگر پس از دوم خرداد هم وجود آمد.

مسئله دیگر این است که موافقت یا مخالفت، مبارزه یا پشتیبانی در سیر حوادث تاریخی در خلا صورت نمی‌گیرد، بلکه در تقابل نیروها صورت می‌گیرد. پشتیبانی یا مخالفت با يك نیروی سیاسی همیشه پشتیبانی از او در برابر جریانی دیگر یا مخالفت نسبت به نیرویی دیگر است. مثلا باز هم در تاریخ جنبش چپ می‌توان به موضع لنین نسبت به کرنسکی در آستانه انقلاب اکتبر توجه کرد. لنین که قبلا سرنگونی کرنسکی را مطرح می‌کرد زمانی که ژنرال

مرتجع کورنیلوف نیز برضد کرنسکی و برای سرنگونی آن وارد میدان شد، ضرورت پشتیبانی از کرنسکی در برابر کورنیلوف را طرح کرد. لنین مشکل شخصی با کرنسکی نداشت که برایش فرق نکند چه کسی او را کنار می گذارد. برکناری کرنسکی را از زاویه منافع ملی، در برابر امکان پیروزی يك نیروی مترقی تر و مثبت تر در نظر می گرفت نه هموار کردن راه برای پیروزی يك جریان ارتجاعی تر و ضد مردمی تر. اگر لنین در این دام می افتاد که تصور کند با پشتیبانی از کرنسکی به او مشروعیت می دهد و سرنگونی بعدی او را دشوارتر می کند یا به جوسازی مخالفانش که مدعی بودند او در تناقض با شعارهای گذشته خود قرار گرفته تن می داد، در واقع عدم شجاعت و بلوغ سیاسی خود و حزب بلشویک و نیروهای انقلابی آن زمان روسیه را به نمایش گذاشته بود و امکان پیروزی انقلاب اکتبر را منتفی کرده بود.

این نمونه ها را مطرح نکردیم که مثلا ضرورت پشتیبانی از حضور یا عدم حضور هاشمی رفسنجانی را در انتخابات مطرح کنیم و در واقع همان انتقادی را که به دیگران می کنیم خود تکرار کنیم، بلکه می خواهیم بگوییم زاویه برخورد با هر شخص یا جریان سیاسی نه تابع ملاحظات عام تئوریک، بلکه تابع تحلیل مشخص از شرایط مشخص، تابع این درک است که این جریان در این لحظه معین در برابر چه نیروهایی و برضد چه نیروهایی است، رقبای او چه کسانی هستند، حضور او چه تاثیری در تناسب نیروها دارد، سمت کلی رویدادها اصولا در کدام جهت است و غیره. اگر این تحلیل ما را به این نتیجه برساند که در يك لحظه معین باید از این یا آن فرد یا جریان در برابر فرد یا جریان دیگر پشتیبانی کرد و برعکس در برابر جریان یا فردی دیگر ایستاد، خودداری از این کار در واقع نشان ترس از جوسازی یا فقدان بلوغ سیاسی است.

ما هنوز در آن مقطع قرار نداریم و هیچ نمی دانیم که اوضاع در انتخابات بسیار مهم رییس جمهوری آینده به چه شکلی رقم خواهد خورد، ولی چیزهایی را از هم اکنون می دانیم. از جمله می دانیم که بحران در درون حکومت به اوج خود رسیده است، می دانیم که این بحران امکان سازش میان جریان های مختلف آن را کاهش داده و حتی در بعضی موارد منتفی کرده است، می دانیم که نظامیان برای قبضه قدرت و اختناق سراسری خیز برداشته اند، می دانیم که نظامیان در صورت به قدرت رسیدن برای جلب پشتیبانی مردم تصفیه روحانیت را از ضعیف ترین حلقه های آن شروع خواهند کرد تا بعد و در شرایط تداوم بحران به مجموعه روحانیان حکومتی برسند، می دانیم که در شرایط جهانی که در اطراف جمهوری اسلامی شکل می گیرد همه جناح بندی های حکومتی دیدگاه خود و راه حل مورد نظر خود را تنها راه بقا می دانند و حاضر به سازش بر سر آن نیستند، می دانیم که طرفداران اصلاحات حذف نشده اند و راه انتخاب بر روی آنان هنوز بسته نشده و ... با این وضع بدون آن که هیچ گزینه ای را از قبل مطلق کرد باید آماده همه گونه احتمال هم بود.

### تحلیل سیاسی یا ارزیابی تئوریک؟

بخشی از نیروهایی که از هم اکنون در ضرورت نه فقط حضور هاشمی رفسنجانی در انتخابات آینده بلکه پشتیبانی از وی به عنوان تنها گزینه وارد میدان شده اند، با وجود این که هنوز شرایط اصولا در مرحله انتخاب این یا آن گزینه قرار ندارد، چنان که گفتیم برای توجیه موضع خود به دلایل تئوریک و نظری متوسل می شوند. از جمله چنین ادعا می شود که گویا دولت هاشمی رفسنجانی يك دولت "توسعه گرا" هر چند غیردمکراتیک بود و انتخابات دوم خرداد و جنبش اصلاحات زابیده و "تداوم" این دولت توسعه گرا؛ و این بار تلاش برای "دمکراتیک" کردن آن بود، ولی چون از اصل خود یعنی دولت هاشمی فاصله گرفت اکنون در درون خود نطفه های

يك دولت "توتالیتز" را پرورنده است. تنها راه جلوگیری از پیروزی این توتالیترایسم و نظامی گری در شرایط کنونی بازگشت به همان دولت توسعه گرای هاشمی رفسنجانی است. این درك که جریان معینی- به ویژه در روزنامه شرق- بر روی آن بسیار تبلیغ می‌کند، اساساً بر روی يك پایه نادرست قرار گرفته و آن دیدن روند تاریخ به شکل خطی و مخلوط کردن "توالی" زمانی تاریخی با "تداوم" مضمون تاریخی است. این که دو پیشامد در تاریخ از نظر زمانی پشت سرهم قرار می‌گیرند به هیچ وجه معنای "تداوم" آن دو نیست. دیالکتیک تحول تاریخی روند بی پایان "تداوم" و "گسست" است. جنبش دوم خرداد "تداوم" دولت به اصطلاح "توسعه گرای" هاشمی رفسنجانی نبود "گسست" از آن بود، همان طور که انقلاب بهمن "گسست" از حکومت شاه بود، نه تداوم تاریخی آن.

هر وضعی درون خود ضد خود را می‌پروراند. اگر این "ضد" به آن میزان نیرومند شود که بر وضع غلبه کند، آنوقت روند تاریخ دچار گسست می‌شود. نیروهای پا به عرصه می‌گذارند که در درون وضع پیشین اما برضد آن تکامل یافته اند، نفی آن وضع هستند نه ادامه آن. انقلاب‌ها یا جنبش‌های بزرگ تاریخی همه جزیی از این روند "گسست" و در نتیجه اجتناب ناپذیر هستند. از این نظر نفی "انقلاب" هم سخنی لغو و بیهوده است. گسست انقلابی یعنی پرورش ضدها در درون وضع پیشین و غلبه بعدی آنان جزیی از روند تاریخ و ناگزیر است. شکل آن می‌تواند غیرانفجاری و مسالمت آمیز باشد.

جنبش دوم خرداد نفی دولت قبلی، گسست از آن بود. شرایط این گسست در درون آن دولت و برضد آن به وجود آمد. برنامه تعدیل اقتصادی با پیامدهای سنگین آن بر زندگی توده مردم که به صورت تورم وحشتناک و خلا ارزش‌ها ظهور کرد، به يك سری شورش‌های عصبیانی مثلاً در اکبر آباد و اسلام شهر یا قزوین و مشهد و غیره منتهی شد. از سوی دیگر فشار اجتماعی بر طبقه متوسط و فعال مایشایی، سپاه و اطلاعات و باندهای فلاحیان و امامی و غیره بر ضد روشنفکران و هنرمندان، شرایط را برای شکل گیری يك ائتلاف اجتماعی برضد سمت گیری پیشین از توده مردم و قشر متوسط و حتی مرفه فراهم کرد. این وضع بحران را در درون حکومت تشدید کرد و شکاف میان آن را افزایش داد و امکان ظهور نامزدی را که بیان این نارضایتی عمومی باشد فراهم کرد. در این شرایط ناطق نوری به عنوان نماینده حکومت و تداوم وضع قبلی در ذهن مردم نقش بست و محمد خاتمی به عنوان گزینه‌ای که نماینده حکومت نیست و نفی وضع موجود است مورد استقبال قرار گرفت.

ادعای این که اکنون از درون جنبش دوم خرداد يك دولت "توتالیتر" و نظامی بیرون می‌آید در واقع انداختن گناه چنین احتمالی به گردن دوم خرداد و ندیدن همان دیالکتیک تداوم و گسست است.

جنبش دوم خرداد نه فقط زاینده احتمال دولت نظامی و توتالیتر نیست، بلکه برعکس، حاکمیت نظامی را هشت سال به تاخیر انداخت و گرنه این گزینه در شرایط تاریخی 1376 و محاصره دیپلماتیک و نظامی در اطراف ایران خیلی زودتر از این‌ها غالب شده بود. ضمن این که جنبش دوم خرداد گزینه نظامی را در ضعیف ترین، بدترین و افشاشده ترین شرایط خود قرار داد، شرایطی که حاکمیت آن بدون دامن زدن به عمیق ترین تضادها در درون حکومت ممکن نیست تا آنجا که کسانی نظیر هاشمی رفسنجانی هم نگران آینده شده اند. این نگرانی ناشی از بحران عمیق و همه جانبه‌ای است که گزینه نظامی اکنون با آن روبروست و ناگزیر است آوار آن را بر روی بخشی از حاکمیت فرود آورد، بخشی که از هم اکنون از آن به عنوان "نسل اول انقلاب" یاد می‌کنند؛ یعنی نسلی که باید حذف و خانه نشین شود و جایش را به نسل بعدی یعنی قرار گرفتگان نظامی- سپاهی در هرم ثروت و غارت بدهد. سوم این که جنبش دوم خرداد گزینه

نظامی را از آینده جمهوری اسلامی به گذشته آن تبدیل کرد. از هم اکنون روشن است که گزینه حکومت نظامیان چیزی نیست جز تسریع در سرنگونی جمهوری اسلامی با افزایش غیرقابل پیش بینی هزینه‌های آن برای مردم و کشور. نگرانی و مخالفتی هم اگر در میان نیروهای دمکراتیک ایران هست با همین قسمت دوم و هزینه‌هایی است که نظامیان بابت رفتن جمهوری اسلامی به مردم و کشور ما تحمیل خواهند کرد و نه از صحنه خارج کردن یا نکردن روحانیت؛ چرا که دامنه‌های تصفیه و حذف بسیار فراتر از به حوزه برگرداندن روحانیت است. این تصفیه عمدتاً شامل حال نیروهای مترقی و تحول طلب خواهد شد، گرچه روحانیت نیز به حاشیه رانده شود. در این صورت نیز در درجه اول آن روحانیتی حذف خواهد شد که با نیروهای مترقی و تحول طلب هم زبان و هم سرنوشت شده است.

بدینسان گزینه نظامی و حکومت توتالیتر به هیچ وجه زاییده و تداوم جنبش دوم خرداد نیست، ادامه روندی است که دوم خرداد در درون آن يك گسست به وجود آورده بود. کسانی که می خواهند از حضور هاشمی رفسنجانی در انتخابات یا رای به او پشتیبانی کنند بهتر است به جای توسل به این گونه ادعاهای سست بنیان، وضعیت و شرایط مشخص موجود و امکان‌ها و گزینه‌های پیش روی جامعه ما را تحلیل و استدلال خود را بر آن متکی کنند و دیدگاه خود را از درون این وضع بیرون بکشند، که برای مردم رای دهنده بسیار قابل درک تر است. کاری که البته هنوز دشوار است و شاید شرایط بازگویی دقیق آن نیز برای آن نیروها فراهم نشود. استدلال‌ها را باید از توجیحات تئوریک سست بنیان به پایه و سمتی درست هدایت کرد.